

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

پیکار پامیر

۱۳۰۱۰۱۰

"نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان"

جلد اول

به ادامه گذشته:

سردار محمد داوود و هنگامه پشتونستان خواهی

سردار محمد داوود شوهر خواهر و پسر عم محمد ظاهر شاه بود. سردار عبدالعزیز خان پدر محمد داوود قبلاً به دست جوانی به نام سید کمال در برلین کشته شده بود و سردار محمد داوود تحت نظر و حمایت کاکایش (سردار محمد هاشم) پرورش یافت. وی در جوانی پُست های عمده دولتی از قبیل نایت الحکومگی و وزارت جنگ را به عهده گرفت و با سخت کوشی و دیکتاتوری انجام وظیفه نمود. داوود که قبلاً تشکیلاتی به نام های " اتحادیه پشتونستان" و "کلوپ ملی" را با یاران نزدیک خویش ساخته بود، از جمله طرفداران سر سخت داعیه پشتونستان به حساب میرفت. به اساس همین طرفداری ها از سیاست " آزادی پشتونستان " در درون " خاندان " سلطنتی و بیرون از آن بود که عاقبت ، شاه او را به عوض شاه محمود خان به مقام صدارت عظمی بگمارید.

وقتی شاه محمود خان بعد از هفت سال کار به حیث صدراعظم ، از مقامش کنار رفت و سردار محمد داوود به جایش نشست. موضوع "پشتونستان" یا همان " داعیه پشتون ها و بلوچ ها " پُر سر و صدا گشت و داوود از همان اول کار، سیاست سختگیرانه ای در قبال پاکستان اتخاذ نمود. وی قضیه "پشتونستان" را چنان بزرگ ساخت که حتا یکبار در سالهای (۱۹۵۹-۱۹۶۰ م) منجر به اعلان " سفر بزی " و اتخاذ آمادگی جنگ با پاکستان گردید.

باید متذکر شد که وقتی داوود در زمان صدارت شاه محمود خان " اتحادیه آزادی پشتونستان" را ساخت ، حیدر عدالت یکی از دوستان وفادار خود را در رأس آن گماشت و ببرک کارمل (بعداً رهبر جناح پرچم) نیز عضو فعال اتحادیه مذکور بود. همچنان، در دورانی که مبارزات وکلای دوره هفتم شورا مانند عبدالرحمن محمودی ، غلام

محمد غبار، سرورجویا، برات علی تاج و غیره ادامه داشت، داوود "کلوپ ملی" را ساخت که اهدافش همان پشتونستان خواهی و اعضای برجسته آن عبدالمجید زابلی، علی محمد و فیض محمد زکریا بود. داوود همچنان، "ریاست مستقل قبایل" و بعداً "وزارت امور سرحدات" را بنیاد نهاد و ملیونها افغانی را بدان اختصاص داد. برای صد ها "خان" سرحدی، خوشبینان، خبرچینان و مزدوران آنها حقوق کافی تعیین کرد. برنامه تبلیغاتی رادیویی با سر ترانه "دا پشتونستان زمونر" در ردیف سایر برنامه های رادیو افغانستان وقت گنجانیده شد. هزاران پایه رادیوی "زیمنس" جرمنی از جیب ملت فقیر افغانستان خریداری و از طریق "ریاست مستقل قبایل" به خانواده های آنطرف خط "دیورند" توزیع و تقسیم گردید، مکاتب "خوشحال خان" و "رحمان بابا" در شهر کابل تأسیس و سالیانه هزاران نفر "پشتونستانی" به صورت رایگان غرض آموزش و استقامت شبانه روزی در آنجا می آمدند و اعاشه و اباتۀ آنان را دولت افغانستان به عهده گرفته بود. در همین بخش، لازم میدانم گزارشی را در همین ارتباط از قول یکی از هموطنان مهاجر در پاکستان در همینجا بگنجانم؛ وی چنین تعریف نمود:

"من یکی از اتاقهای عمارتی را در شهر پشاور به اجاره گرفته بودم که اصلاً متعلق به یکی از جنرالان متقاعد پاکستان بود. به مرور زمان، شناخت و آشنایی من با این جنرال متقاعد بیشتر شد، تا آنجا که بعضی از روزها باهم چای مینوشیدیم و صحبت میکردیم. یکی از روزها، ضمن نوشیدن چای، موضوع جنگ و مصیبت در افغانستان مطرح شد و من از مداخلت های مقامات پاکستانی در امور افغانستان و بی انصافی های آنان تذکر دادم. جنرال بالبخند معنی داری گفت: مداخله های حکومت پاکستان تازگی ندارد، بلکه ما کارهای مان را سالها قبل در کشور شما آغاز کرده بودیم. وقتی در این مورد استفسار کردم، وی علاوه کرد که حکومت پاکستان در طول سالها افراد خاص خودش را هم در امور اردوی افغانستان و هم در مکاتب خوشحال خان و رحمان بابا و جا های دیگر توظیف کرده بود."

حکومت افغانستان در هر سال، روز نهم ماه سنبله را بنام "روزپشتونستان" تجلیل میکرد که غالباً خان عبدالغفارخان و عده ای دیگر از "خوانین" قبایل اطراف خط "دیورند" در آن روز به عنوان مهمانان عزیزدولتی سخنرانی میکردند و تحفه ها به دست می آوردند. چهار راه بزرگی در نزدیکی ارگ سلطنتی به نام "چهار راهی پشتونستان" مسما گردید و ملیونها افغانی ظاهراً به عنوان "ادامۀ مبارزات مردم پشتون و بلوچ" به جیب خان ها و ارباب ها و دلایان سیاسی و پروپاگندی آنان واریز میشد، مهمانخانه های دولتی در مرکز و ولایات افغانستان با همه نوع غذا های لذیذ، حتا "کباب سینه بونده" برای بعضی از "خان" ها، اسباب آسایش و خدمات کامل، اقامتگاه تابستانی "پشتونستانی" ها گردید. چون در عین حال، کرملین نشینان نیز حمایت شان از این داعیه را به داوود و سران دیگر "خاندان" حاکم ابراز کردند. رهبران و اعضای "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" نیز به پیروی از مسکو، پشتیبان و مبلغ سرسخت داعیه "پشتونستان" شده حتا با خان عبدالغفارخان، خان ولیخان، اجمل ختک، و سایر "خان" های سرحدی رابطه سیاسی و استخباراتی قایم کردند. هندوستان نیز روی روابط نا سازگاری که با پاکستان داشت، این سیاست داوود را ستود و تا توانست وی را در این راستا تشویق نمود، بدون آنکه بار کمر شکن آنرا از گرده مردم ناتوان افغانستان کم کرده بتواند. در سالهای اخیر از طرف بعضی از آگاهان افغان افشاء شد که مقامات هندی، هر سال وجه ده ملیون دالربه منظور مصارف برنامه "پشتونستان" به حساب خاص وزارت سرحدات افغانستان میفرستاد.

نتایج سیاست "خاندانی" در قبال پاکستان

سران "خاندان" سلطنتی عموماً در مسایل علمی - فرهنگی و امور سیاست جهانی کم فهم و بی درایت و در برابر قدرتهای خارجی، مخصوصاً استعمار بریتانیا مطیع، محافظه کار و با گذشت و اما، در سیاست داخلی و در مقابل مردم شریف افغانستان خشن، قهار، بی گذشت و پُرکینه بودند. این، در واقع، عین همان سیاست و شیوه کار سلف شان (امیر عبدالرحمن) بود که رعایا را با جزئی ترین لغزش یا اتهام واهی، "واسکت" می بُرید، به سیاه چاه ها می افگند و بر همه کس متکبرانه میغُرید و زور میگفت، ولی در برابر خارجی ها وازان جمله، مقامات هند برتانوی چنان با مدارا، با ملاطفت و تسلیم طلبانه می خرامید که مثلاً با آمدن هیأت آن کشور به ریاست "سرمارتمیردیورند" در سال ۱۸۹۳م به کابل، مناطق وسیع شرق کشور مانند سوات، باجور، چترال، وزیرستان و چمن را به خال هندوی "لارد لنسدون" وایسرای هندوستان بخشید تا تخت و تاجش مصون بماند و ارباب ملت افغانستان باشد.

سردار محمد داوود که در سایه حمایت های عم مستبد خود (سردار محمد هاشم) و قرابت دوجانبه باشاه، در جوانی به جنرالی رسیده و با خوی و خصلت تند استبدادی رشد نموده بود، تصور میکرد همانند اعمال سیاستهای خشن داخلی "خاندانی" میتواند با زور گویی و قهر و خشم، موضوع "پشتونستان" را نیز به نفع جانب افغانی پایان دهد، غافل از آنکه زعمای پاکستانی با نیرنگهای سیاسی و استعداد تبلیغاتی و دیپلماتیک شان پلان ها و اقدامات نا پخته و عجولانه او را قدم به قدم خنثی میکنند.

در سال ۱۹۵۴ میلادی یعنی یکسال بعد از آنکه محمد داوود به جای شاه محمودخان به کرسی صدارت افغانستان نشست، برادر خود (سردار محمد نعیم) را که به حیث وزیر امور خارجه ایفای وظیفه میکرد، به پاکستان فرستاد تا موضوع "اعطای آزادی داخلی" برای قبایل آنسوی خط "دیورند" را با زمامداران آن کشور مطرح نماید. هر چند دولت مردان پاکستان ظاهراً وعده هایی به هیأت افغانی دادند، اما سال دیگر، "ایالت افغانیه" یا مناطق قبایلی نیمه آزاد را به نام "یونیت پاکستان غربی" (Western Unit of Pakistan) بار دیگر جزو قلمرو آن کشور اعلام نمودند. این اقدام، خشم داوود خانرا بر انگیخت و موجب شد که در کابل، جلال آباد و قندهار تظاهرات دستوری در مقابل نمایندگیهای سیاسی پاکستان به راه انداخته شده و تظاهر کنندگان، خلاف تعامل دیپلماتیک و موازین قبول شده بین المللی، به داخل نمایندگی های کشور مذکور هجوم بُرده بیرق پاکستان را به آتش کشند و خسارات مالی به بار آورند. گزارش این اقدامات، تند، جانب پاکستانی ها را نیز به خشم آورده عمل بالمثل را در برابر نمایندگیهای سیاسی افغانستان در کراچی، کویت و پشاور به راه انداختند. با این تفاوت که پاکستانی ها، با به نمایش گذاردن صحنه های خسارت دیده و آثار بی حرمتی نسبت به بیرق و تبلیغات وسیع مطبوعاتی و اقدامات مؤثر دیپلماتیک، طوری از این رویداد بهره برداری نمودند که از یکطرف افکار عامه کشور های جهان را به زیان جانب افغانی چرخانیدند و از سوی دیگر، موضوع "پشتونستان" را تحت الشاع اقدامات فرعی از قبیل اعاده حیثیت سیاسی و احترام بیرق ملی پاکستان قرار دادند. در حالیکه جانب افغانی نتوانست از این اقدام پُر سر و صدا اندکترین نفعی بر دارد. این، در حقیقت، دومین خبط عمده سیاسی سران "خاندان" در قبال پاکستان بعد از سال ۱۹۴۷ میلادی بود.

موضوع در همینجا پایان نیافت. داوود خان در سال ۱۹۶۱ میلادی پلان نا پخته دیگری را توسط عمال نا پخته تر از خود در اطراف سرحد به کار گرفت که آنها نتیجه معکوس به بار آورد و آن اینکه در ماه اکتوبر سال مذکور، یکتعداد عساکر افغانی با لباس محلی و به صورت مسلحانه، ظاهراً به عنوان "شرکت در جرگه قومی" به آنسوی خط "دیورند" میان کُنر و باجور عبور داده شدند. مقامات پاکستانی که مترصد اوضاع بودند، عساکر مذکور را به

وسيله مليشه هاي قبايلي مورد حمله سختي قرار دادند. هرچند عساکر افغاني با دادن حدود پنجمصد نفر تلفات، عقب نشيني کردند ولي مليشه هاي پاکستانی تا رودکنر در نزديکی اسمار پيشروي نمودند. علی رغم آنکه بعد از مدتی به آنسوی خط برگشتند، باز هم پاکستانی ها با تبليغات دامنه دار و به نمایش گذاردن آثار و علايم به جا مانده از عساکر افغاني برای مراجع بين المللی به نفع خویش و به زیان جانب افغاني سود جستند. این تحریکات ناکام را میتوان به حیث سومین خبط سیاسی دولت "خاندانی" افغانستان به حساب آورد.

در همین شب و روز، جنگ شدید تبليغاتی میان دو کشور (افغانستان و پاکستان) جریان داشت؛ جانب افغاني در این جنگ، پاکستانیها را "غاصب"، "استعمارگر"، "ظالم" و غیره مینامید، ولی پاکستانی ها، فقر و بیچاره گی مردم افغانستان را به رخ دولتمردان این کشور می کشیدند، اعمال دیکتاتورمنشانه داوود خان را انتقاد میکردند و معایب اجتماعی - اقتصادی جانب افغاني را به زبان می آوردند. محمد داوود که همه چیز را از عقب عینک خاص زور گویانه خویش مینگریست، این زور گویی را تا حدودی میتوانست بالای مردم مستمند داخل افغانستان اعمال کند و بس.

در همان شب و روزی که پاکستان به سلسله جنگهای تبليغاتی، سیاستهای نادرست و اعمال و گفتار اعضای مقتدر "خاندان" سلطنتی را از طریق امواج رادیو (تحت نام برنامه کاکا جان) افشاء میکرد و مردم افغانستان نیز همیشه به آن گوش میدادند، داوود خان امر صادر کرده بود که "هیچ کس نمیتواند رادیوی کاکاجان را بشنود"، غافل از آن که حکومت کردن بر دلها و خانواده ها با زور گفتن و صرفاً امر صادر کردن ممکن نیست و باز، امواج رادیو و عطش فکری عامه را هرگز نمیتوان با صدور امر و فرمان ازاله نمود.

نگارنده، حادثه ای را به یاد دارم که تذکرش در اینجا خالی از لطف نخواهد بود:

سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۰ هجری شمسی بود. ما مهمان یکی از خویشاوندان بودیم. میزبان در سراچه ای سکونت داشت که کلکین آن به سمت کوچه باز میشد. خویشاوند ما عادت داشت که هر شب به برنامه "کاکا جان" که از پاکستان نشرات میکرد، گوش میداد. ساعت حدود هشت شب بود و ما با هم می شنیدیم که گوینده رادیو به خاطر آنکه بی توجهی "خاندان" شاهی در امور رفاهی و اجتماعی مردم افغانستان را به باد انتقاد گرفته و "پشتونستان" خواهی آنها را استهزا کند، تبصره ای داشت پیرامون چگونگی وضعیت دریای کابل. (۱) هنوز تبصره رادیو جریان داشت که دق الباب شد، وقتی میزبان درب را گشود، معلوم شد که مدیر مطبوعات ولایت است. وی که در آن ساعات شب از راه میگذشته است، صدای رادیوی "ممنوعه" را شنیده و آمده بود تا به صاحب خانه بگوید که چون خلاف امر حکومت رفتار نموده، نه تنها سیت رادیوی او را با خود می برد، بلکه صاحب رادیو آماده قبول مجازات "قانونی" هم باشد. چنانکه همان طور هم شد، خویشاوند ما چندین روز به دفتر مطبوعات و شعبات ولایت رفت و آمد داشت.

یکی دیگر از خطا های سیاسی و اقدامات نا عاقبت اندیشانه محمد داوود این بود که در اوج جنگ تبليغاتی و بحران روابط میان دو کشور (افغانستان و پاکستان)، مقامات پاکستانی در ماه اگست سال ۱۹۶۱ میلادی، امرانساد نمایندگیهای افغاني در آن کشور را به این دلیل که گویا در امور داخلی پاکستان مداخله مینمایند، صادر کرد و حکومت داوود خان بدون آنکه مسأله مربوط به بُرد و باخت سیاسی اش را نیک بسنجد، بعد از صدور یک التماسات یک هفته ای به جانب پاکستان، اقدام عجولانه بالمثلی را انجام داد که بالاتر آن نه تنها روابط سیاسی دو کشور قطع گردید، بلکه سرحدات فی مابین پاکستان و افغانستان به تاریخ سوم ماه سپتامبر همانسال رسماً بسته شد. محمد داوود با این اقدام خویش ثابت نمود که درک وی از این نکته مهم ضعیف بوده است که قطع روابط سیاسی و انسداد

سرحدات، خساره ای برای پاکستان بار نمی آورد، بلکه این، افغانستان است که در نتیجه این اقدام، بزرگترین زیان سیاسی - اقتصادی را متحمل خواهد شد. زیرا افغانستان که خط تمحیلی "دیورند" از دسترسی به راه بحری محروم نموده و تولیدات صنعتی نیز در داخل وجود ندارد، نمیتواند از این راه بی نیاز بماند.

آنچه مسلم بود این بود که برای صادرات و واردات افغانستان، بندرساحلی (کراچی) و خط ترانزیت از آنجا تا شهر پشاور- کابل آسان ترین و اقتصادی ترین وسیله حمل و نقل مال التجاره مربوط به کشور بود و هست. نتیجه این اقدام نا سنجیده داوود خان این شد که هزاران قلم مواد وارداتی شخصی و دولتی که قبلاً تا بندرکراچی رسیده و آماده انتقال به صوب کابل بود، متوقف گردید و حتا به مرور زمان، پوسیده و ضایع شد و صدها قلم مواد صادراتی جانب افغانی، مخصوصاً میوه تازه در داخل کشور انبار گردیده ملیونها افغانی خساره وارد آورد. علاوه از آن، نرخ قیم در بازار به صورت سرسام آوری بلند رفت، در حالیکه قدرت خرید مردم به سرعت کاهش می یافت.

از نظر سیاسی نیز داوود نتوانست از این اقدام خود کوچکترین منفعتی به دست آورد. ایالات متحده و کشور های غربی، این موضوع را جدی نگرفتند، زیرا از یکطرف آنان را این رویداد ضربه ای نمی زد و از سوی دیگر، روابط سیاسی - تجارتي - نظامی کشور های متذکره به شمول ایران، عراق و ترکیه با پاکستان حسنه و پا برجا بوده و به اساس منافع خاص متقابل استوار بود.

(طی صفحات آینده، تفصیل بیشتری در زمینه چگونگی این روابط ارائه خواهد شد.)

این وضع تا اخیر صدارت داوود خان دوام نمود تا آنکه بعد از کنار رفتن وی از مقام صدارت، آغاز دوره انتقال و صدارت دکتر محمد یوسف، با وساطت شاه ایران در سال ۱۹۶۵ میلادی روابط سیاسی افغانستان و پاکستان مجدداً بر قرار گردیده و اوضاع به حال نسبتاً عادی برگشت. پس، این اقدام خام داوود خان را نیز میتوان از زمره چهارمین خبط سیاسی اش به حساب آورد.

قبلاً تذکر دادیم که یکی دیگر از خطاهای سیاسی خاندان "حاکم سلطنتی و به ویژه سردار محمد داوود این بود که لیسه های خوشحال خان و رحمن بابا را برای فرزندان قبایل سرحدی در شهر کابل بنیاد نهاد. سردار شاید میپنداشت که با این "ابتکار"، هم میتواند "مردان کارآمد" برای آینده افغانستان تربیه نماید و هم در عین زمان، با اقدامات و تلاشهای پاکستان در میان قبایلیان به صورت موازی رقابت خواهد کرد. مصارف این لیسه ها سالیانه بالغ بر ملیونها افغانی میگردید و از جیب ملت فقیر ما گرفته میشد. اعضای مقتدر "خاندان" در واقع، درک نمیکردند و یا اصلاً نمیخواستند درک کنند که نه امکانات رقابت با حریف زرنگ را دارند و نه عواقب این پروژه را دقیقاً زیر کنترل در آورده میتوانند. پس، نتیجه همان شد که پاکستانی ها از آن نیز بهره برداری ماهرانه به عمل آوردند.

داکترخان، برادر خان عبدالغفارخان، وقتی در سال ۱۹۵۵ میلادی در مقام وزیر اعلا صوبه سرحد قرار داشت، باری ضمن یکی از سخنرانی هایش، خطاب به مقامات افغانستان گفت:

"فکر میکنید مردم قبایل این طرف خط دیورند خواهان الحاق به کابل هستند؟ اول از سه ملیون پشتون خود استمزاج و نظر خواهی کنید، من تضمین میکنم که همه آنان به نفع الحاق به پاکستان رأی خواهند داد."

این اظهارات، دو معنی را میرساند:

یکی اینکه "خان" های سرحدی خلاف تصورات اعضای "خاندان" سلطنتی و علی رغم حصول پول ها و امتیازات هنگفت چندین ساله از جیب ملت افغانستان، به هیچصورت طرفدار افغانستان نیستند و دوم اینکه دیکتاتوری و آزادی گشی رژیم و در عین حال، عقبمانی دردناک اقتصادی افغانستان، مردم قبایل را متمایل به پاکستان میکند. نکته جالب دیگر در این نوع اقدامات این بود که حتا نمیتوانست جلو اقدامات استخباراتی و خنثی کننده پاکستانی ها

را نیز بگیرد. پاکستانیها با برخورداری از تجارب کار استعمار انگلیس در شبه قاره هند و با استفاده از امکانات به جا مانده از آن زمان و نیز زرنگی های خاص سیاسی خود شان، تعدادی از جواسیس خویش را که به زبان پشتو نیز بلدیت داشتند، با اسناد جعلی به نام فرزندان فلان یا بهمان "خان" و "ملک" به کابل فرستاده و به لیسه های متذکره شامل نمودند که بعد ها این واقعت تلخ به مثابه پیامد دو کودتای نظامی ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ و هفتم ثور سال ۱۳۵۷ هجری شمسی ثابت گردید. (۲)

همچنان سواستفاده های پاکستان از آزادی سرحد و نبود تذکره تابعیت در آن مناطق که به اثر فرمان نادرخان در سال ۱۹۳۰ میلادی به منصفه عمل درآمد، همیشه قابل فهم و درک بوده است.

آقای فرهاد لیبب سابق استاد در پوهنتون نیروی هوایی افغانستان نیز ضمن بررسی "اردوی افغانستان بعد از سال ۱۹۱۹ میلادی"، در بخش این معافیت های خطرناک چنین مینگارد:

"مزید بر حکومت دوامدار خانواده نادر، یکی هم نداشتن ورقه هویت و تابعیت اقوام اینطرف خط "دیورند" است که به امر نادر و مشوره مشاورین او به جهت نفوذ تدریجی بریتانیا بر قبایل داخل افغانستان و از آن راه، تأمین نظارت دایمی آنها بر تمام مملکت میباشد." (ماهنامه پگاه- شماره ۳۹- چاپ کانادا)

قبلاً گفتیم که شاه و اعضای "خاندان" ش، خلاف ادعا های دیپلماتیک و درد سر های مصنوعی که به راه انداخته بودند، استرداد سرزمین های غصب شده افغانستان را اصلاً و عملاً نمیخواستند، بلکه آنچه میگفتند و میخواستند صرفاً "حق بیان" و "حق تصمیم گیری" برای "برادران پشتون و بلوچ" بود و بس. به همین اساس بود که نتوانستند و یا نخواستند از شرایط بسیار مساعدی که سه جنگ میان هند و پاکستان برای شان فراهم آورده بود، استفاده نمایند، درحالیکه پاکستان از آوان تشکیلش تا امروز از هر نوع شانس و امکان علیه افغانستان بهره جسته است. (درصفحات بعدی، در این زمینه بیشتر خواهیم نوشت)

گرچه سید قاسم (رشتیا) یکی از وزرای مُقرب در کابینه انتقالی دکتر محمد یوسف در سالهای (۱۹۶۴-۱۹۶۵ م) درکتاب "خاطرات سیاسی" خویش پیرامون یکی از جنگهای هند و پاکستان در سال ۱۹۶۵ م و موضعگیری دولت افغانستان درقبال آن چنین مینگارد:

"جلسه فوق العاده با راپور مختصر جریانات تا جاییکه از طریق دیپلماتیک و جراید به دست آمده بود از طرف شخص صدراعظم که کفالت وزارت خارجه را هم به عهده داشت، آغاز گردید و عده ای از اعضای مجلس، نظریات خود را بیان کردند، یک گروه که داکتر عبدالقیوم وزیر داخله در رأس آن قرار داشت و گل پاچا (الفت) رییس قبایل و محمد عظیم وزیر فواید عامه که هر سه از سمت مشرقی و پشتون بودند، جداً پیشنهاد میکردند که افغانستان از این فرصت طلایی استفاده کرده موضوع پشتونستان را یکطرفه کند- از این اظهار نظر احساساتی آنها، من اجازه خواسته چنین اظهار کردم:

"نباید فراموش کرد که پاکستان یک کشور مسلمان و حریف آن هندوستان است و افغانستان با این عمل خود(هرگاه بالای پاکستان حمله کند)، نه تنها عنعنات ملی و باستانی خود را زیر پا میگذارد، عنعناتی که هیچگاه حمله از پشت سر را بر حریف مجاز نمیداند، بلکه به علاوه با درگیری یک کشور مسلمان با یک کشور غیر مسلمان در حقیقت به کشور غیر مسلمان اعانت مینماید."

سید قاسم (رشتیا) درحالیکه از بحث ها و تحرکات اراکین دولت افغانستان در آن موقع تفصیل بیشتر میدهد، مینویسد که بالاخره نظریاتش مورد قبول شاه، صدراعظم و سایرین قرار گرفت و در چنان وقت مهمی که پاکستان از سوی شرق با حریف بزرگی درگیری خونین داشت، افغانستان از اینسو مزاحمتی به آن کشور ایجاد نکرد. جالب اینست

که (رشتیا) از قول نوراحمد(اعتمادی) که در آن زمان سفیر افغانستان در کراچی بوده است ، مینویسد که "قیصر معین وزارت خارجه پاکستان- از اینکه افغانستان در جنگ هند و پاکستان بیطرفی خود را حفظ نمود، اظهار امتنان نموده و اطمینان داده بودند که پاکستان این ژست حکومت افغانستان را فراموش نخواهد کرد، سپس (اعتمادی) با ایوب خان {رییس جمهور وقت پاکستان} در راولپندی ملاقات کرده و عین اطمینان را از طرف او شنیده بود. " (خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا- چاپ امریکا- صفحات ۲۴۷-۲۴۸)

بعداً خواهیم دید که آیا پاکستانی ها نیز کدام عنعنۀ جوانمردانه در برابر همسایۀ مسلمان خویش داشته اند که در همچو روز های بد آنرا به کار گیرند؟ آیا "قیصر" ها و "ایوب" ها و سایر جنرالان پاکستانی قدر آنهمه مروت و مدارای "اسلامی و افغانی" جانب افغانستان را دانستند؟ و آیا پاکستانیها شعار "کشوراسلامی" را صادقانه بلند کرده اند یا از آن همیشه سوءاستفاده سیاسی و تبلیغاتی کرده و میکنند ؟ بر میگردیم به سر اصل موضوع :

سردار محمد داوود بعد از این همه اقدامات و شکستهای روحی و سیاسی و عدم توجه ایالات متحده به تقاضا های رسمی وی مبنی بر مساعدتهای مالی و نظامی آن کشور به افغانستان، در زمستان سال ۱۹۵۵ میلادی ، "لویه جرگه" یا مجلس بزرگ شور و مشوره را در کابل دایر نموده طی آن، قضیۀ "پشتونستان" ، برنامه های اقتصادی آینده و جلب مساعدتهای خارجی را مطرح نمود و آنطوریکه میخواست از آن نتیجه گرفت . یعنی تصویب رسمی معضله "پشتونستان" ، تأیید برنامه های پنجساله اقتصادی حکومت و حصول اختیارات تام در اخذ کُمک از "هرکشوری که میسر شود" . زیرا مراجعات رسمی و دپلوماتیک داوود خان و اسلافش به ایالات متحده امریکا غرض خرید سلاح و یا حصول مساعدتهای مالی، به صورت اهانت آمیزی از سوی مقامات آن کشور رد شده بود. این عمل امریکایی ها، اگر یکسو ناشی از عدم درایت های سیاسی و دپلوماتیک اعضای "خاندان" حاکم بود، در عین حال، تبلور تحركات هشیارانه پاکستانی ها بالای امریکا و بریتانیا و موجودیت پیمان نظامی "سیتو" و "سیاتو" نیز بود که پاکستان در آنها عضویت حاصل کرده و منافع ایالات متحده را در این گوشه آسیا حراست میکرد.

محمد داوود خان فقط متعاقب تدویر و تصاویب همین "لویه جرگه" بود که از زعمای شوروی دیروز (خروشچف و بولگانین) دعوت به عمل آورد تا از کابل دیدن نمایند. آنها که سخت منتظر چنین فرصتی بودند، این دعوت را به خوشی پذیرفته و به تاریخ شانزدهم ماه دسامبر سال ۱۹۵۵ م وارد کابل شدند. (نگارنده در آن سال، با سایر شاگردان لیسه نعمان پروان در جاده ای که به میدان هوایی بگرام ، واقع در شمال کابل منتهی میشد ، به استقبال مهمانان روسی انتقال داده شده بودیم)

خروشچف سرمنشی حزب کمونیست و بولگانین صدراعظم شوروی آنزمان طی دیدار سه روزه از کابل، خلاف مقامات امریکایی، وعده مساعدت های گسترده مالی و تخنیکي و سهمگیری همه جانبه در بخش تطبیق پلان های پنجساله حکومت افغانستان را دادند. همچنان ، برای آنکه داوود خان را بیشتر از پیش دلگرم و متمایل به مسکو بسازند، یک کریدت وجه یکصد ملیون دالر را نیز به صورت عاجل به حکومت وی سپردند و بورسهای تحصیلی زیادی را برای جوانان افغان در شوروی ، به خصوص در بخشهای نظامی و تخنیکي پذیرفتند .

این سفر و این کُمک متأسفانه سر آغاز وابستگی غلیظ سیاسی ، تخنیکي و اقتصادی افغانستان به شوروی دیروز و بالتبعیجه، تجاوز نظامی بعدی آن کشور بر میهن ما گردید . شاید داوود ، خود، چنین آرزویی را نداشت ، اما سیاست و عملکرد های خود بینانه، زورگویانه و نسنجیده وی و سایر اعضای "خاندان" شاهی چنین زمینه ای را فراهم کرد

که نه تنها چیزی به نام "پشتونستان" به دست نیامد، بلکه عاقبت، ملیونها انسان وطن، استقلال و آبروی سیاسی و هست و بود مادی و معنوی ملت افغانستان به صورت وحشتناکی بر باد رفت.

چون طی این اثر سعی خواهد شد بیشتر از همه، اقدامات و سیاستها ی خانه خرابکن پاکستان علیه افغانستان ظرف بیشتر از نیم قرن اخیر و به خصوص، در دو دهه اخیر بررسی گردد که کمتر به بررسی گرفته شده است. بنابراین، به صورت بسیار فشرده باید گفت که اعمال و سیاستهای آتی "خاندان" شاهی در رابطه با روسها، بالاخره موجبات سیه روزی مردم افغانستان را بار آورد:

-- نزدیکی خارق العاده با مسکو و اعتماد از حد فزون اعضای "خاندان" به ویژه، داوود خان به زعمای آن کشور.

-- بی خبری یا سهل انگاری در برابر شبکه استخبارات (کی جی بی) یعنی کمیته امنیت دولتی و (جی. آر. یو) یا سازمان جاسوسی نظامی شوروی (۳)

-- عدم کنترل و نظارت بر اعمال و حرکات هزاران تن جاسوس شوروی که زیر نام "مشاور" و "متخصص" وارد افغانستان میشدند.

-- عدم نظارت بر سفارت شوروی در کابل و عدم وضع محدودیت بر تعداد اعضاء و فعالیتهای شبانه روزی آنان در داخل و خارج سفارت مذکور.

-- عقد صد ها قرار داد بی تأمل، اغماض گرانه و اسارت بار با روسها در ساحات مختلف، پذیرش هر نوع تحفه و رشوه که از جانب روسها به صورت حساب شده برای سران مقتدر دولتی و سایر صلاحیتداران ملکی و نظامی پیشکش میگردد.

-- سفر های متعدد تفریحی اعضاء "خاندان" و اراکین دولت به شوروی و استفاده از تسهیلات رفاهی که از طرف روسها روی مقاصد خاص برای آنها فراهم میگردد.

-- دخالت دادن "مشاورین" روسی در کلیه امور مملکت اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی و حتا تعیین و تقرر مامورین حکومتی در پُست ها و موقعیت های مهم. (ظاهراً به نام سفارش یا تقاضا)

-- فرستادن سیل آسای جوانان افغان به شوروی، به خصوص به منظور تحصیلات نظامی و عدم کنترل و یا جلوگیری از مغز شویی آنان که دقیقاً از طرف شبکه استخبارات (کی و جی بی) و (جی. آر. یو) انجام میگرفت و عدم مراقبت اعمال آنانیکه از آنجا به وطن بر میگشتند.

-- عدم جلوگیری از تأسیس حزب روس پرور به نام "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" که به صورت یکطرفه و در نبود قانون احزاب ایجاد گردیده و فعالیتهای گسترده سیاسی - تبلیغاتی در مرکز و ولایات کشور به راه انداخت، بدون آنکه کسی مزاحم اعضاء و رهبران آن شود.

-- دفاع و حمایت سردار محمد داوود خان از رهبران "حزب دموکراتیک خلق" . . . ، به ویژه جناح "پرچم" در طول سالیان دراز.

-- عدم توجه یا نارسایی اعضاء "خاندان" به تاکتیکهای کی. جی. بی که ظاهراً غرض ابراز حسن نظر دولتمردان روسی در برابر دولتمردان افغانی و یا ایجاد سو ظن، دلهره و تشویش به جانب افغانی، و قنماً فوقت به صورت ماهرانه ای به کار گرفته میشد. (۴)

-- تأثیر پذیری از دیپلماسی مقامات روسی و هندی پیرامون قضیه "پشتونستان" و گرم نگهداشتن این هنگامه در طول چندین دهه به صورت بیهوده و نا مؤثر.

-- اعطای اختیارات عام و تام برای "مشاورین" و "متخصصین" روسی در کلیه امور جز و تام های اردوی افغانستان اعم از زمینی و هوایی.

-- اعمال زور و فشار بر مردم، ایجاد فضای مختلق فکری- سیاسی در داخل و محروم نگهداشتن اولاد وطن از آگاهی لازم سیاسی و تصمیم گیری در سرنوشت کشور.

-- مخفی نگهداشتن مسایل مهم ملی و دولتی و مسایل منطقه یی و جهانی از انظار و اذهان مردم.

-- فرصت دادن عمدی به جواسیس کشورهای بیگانه، به ویژه روسیه در دم و دستگاه دولتی و یا ناتوانی در شناخت عناصر مذکور.

-- کین ورزی همیشگی با افراد و شخصیت های دانا، دلیر ، و طنپرست و به درد بخور و کشتن و به زندان افگندن آنها.

سیاست ها، دسایس، تجاوز نظامی و جنایتهای تکان دهنده و بیشمار روسها علیه مردم افغانستان تا کنون به اندازه کافی و به صورت مستند از طرف محققین و نویسندگان داخلی و خارجی افشاء گردیده است که اگر از یکطرف تیلور روشها و سیاستهای ضد مردمی خانواده نا در بود، از سوی دیگر ناشی از مقاصد شوم و ضد بشری دولتمردان روسی نیز بوده است . اکنون بهتر است جانب دیگر مسأله را اندک بشکافیم تا اسباب و عوامل تراژیدی خونین افغانستان همه جانبه بررسی شده باشد .

ادامه دارد

یاد داشت های فصل دوم

- (۱) دریای کابل از وسط شهر میگذرد و در یک قسمت، حدود پنجمصد متر با ارگ سلطنتی دیروز و کاخ ریاست جمهوری امروز نزدیکی پیدا میکند. دریای مذکور در آن روز گار که آب نداشت و یا آب کمی در آن جریان داشت ، از طرف بعضی از عابریین غرض "رفع قضای حاجت" مورد استفاده قرار گرفته و صحنه شرم آوری را به نمایش میگذاشت . زیرا هزارها نفری که روزانه از اطراف شهر و جا های دورتر به داخل شهر می آمدند، تسهیلات دیگری غرض رفع چنین مشکل در نظر گرفته نشده بود.
- (۲) هرگاه پلان کودتا های متذکره ، ترکیب افراد کودتاجی و فعالیتهای عده ای از آنها به نفع آید. اس . آی ، به خصوص در سالهای هفتاد – هشتاد و نود قرن بیستم بررسی شود، به روشنی سر نخ به دست می آید.
- (۳) شبکه استخبارات کی . جی . بی در سال ۱۹۵۴ میلادی اساس گذاشته شد. قبل از آن شبکه جاسوسی شوروی به نام "چکا" و بعداً تحت عنوان "او. گی . پی . او و پسانها به نام " ان . کا . اف . دی " خوانده میشد.
- (۴) مثلاً اختطاف یک چوپان افغانی از نواحی مرز دو کشور، به راه اندازی تحقیقات و دوسیه سازی علیه وی به نام "جاسوس" امریکا و مطلع ساختن مقامات افغانی از آن توأم با اعتراض های دیپلماتیک . نیز اعمال ترور ها در شهر کابل با استفاده از رهبران و اعضای "حزب دموکراتیک. . ." و افراد اطلاعاتی سفارت شوروی در کابل.